

گرایش‌های شهید ثانی به تصوف و عرفان اسلامی

حامد قبادی (آل یمین) / دکتر قاسم جوادی

دانشجوی دکتری تصوف و عرفان دانشگاه ادیان و مذاهب / استادیار جامعه‌المصطفی

چکیده

رابطه بین فقها و عرفان اسلامی همواره از موضوعات بحث برانگیز بوده است. در طول تاریخ اسلامی عالمانی همت خود را مصروف مبارزه با عرفان کرده‌اند. در این میان، برخی دیگر در جهت تقویت عرفان حقیقی تلاش کرده‌اند. از جمله این عالمان، شهید ثانی است. از این رو، این پژوهش عهده‌دار بررسی اندیشه‌ها و گرایش‌های عرفانی این شهید بزرگوار شده است.

در این جستار، عنایت شهید به عارفان مسلمان مورد توجه قرار گرفته، و تجلی عرفان عملی و نظری در آثار و احوال ایشان در ابعاد محتوایی و روشی نشان داده شده است. نیز سعی شده است تأثیر و تأثرات عرفانی وی مورد بازکاوی قرار گیرد. این بررسی نشان خواهد داد که فقیهی صاحب‌نام با تصوف و عرفان اسلامی همسو بوده و علی‌رغم مخالفت عده‌ای از علما، وی متمایل به عرفان اسلامی است. این امر نشان از ظرفیت بالا و ناشناخته عرفان اسلامی برای عالمان دارد. می‌توان از رهگذر این‌گونه پژوهش‌ها عرفانی را که فقهای امامیه به آن توجه داشته‌اند به طالبان عرفان حقیقی شناساند.

کلیدواژه‌ها: منازل و مقامات، باطن عبادات، اسرار عبادات، کشف، سلوک عملی، علوم حقیقی، ذکر، شهید ثانی، عرفان، عرفا، فقه، فقها.

طرح مسئله

علما و فقهای امامیه نسبت به تصوف و عرفان اسلامی و صوفیان و عارفان مسلمان مواضع متفاوتی داشته‌اند. برخی همچون محقق کرکی و محمدعلی بهبهانی همت خود را صرف مبارزه و نقد آنها کردند و بعضی دیگر همچون علامه محمدتقی مجلسی و فیض کاشانی درصدد دفاع از آنان برآمده، نقاط مثبت آنها را متذکر شدند. عده‌ای نیز موضع مشخصی درباره آنان اتخاذ نکرده‌اند. گروهی دیگر از عالمان، از جمله عرفا و صوفیه شمرده می‌شوند یا گرایش‌های قوی در این زمینه داشته‌اند که در برخی، به حد انتساب آنان به تصوف و عرفان می‌رسد. اما این گرایش‌ها و انتسابات به دلیل شرایطی که برای تصوف و عرفان پدید آمد، نتوانست مجال بروز پیدا کند و به دلیل موقعیت نامناسب تصوف و عرفان، مورد توجه قرار نگرفت. این وضعیت تا آنجا پیش رفت که خود عرفا زبان به نقد تصوف گشودند. البته گاهی دلیل دیگری باعث عدم ظهور تمایلات عرفانی عالمان می‌شد، مانند اینکه این نوع گرایش تحت تأثیر جنبه‌های دیگر ظهور و بروز یافته فرد قرار می‌گرفت و این جنبه از شخصیت آنان مغفول واقع می‌شد.

شهید ثانی نیز از این امر مستثنا نیست. عظمت فقهاتی ایشان موجب تحیر است و توجه به دیگر جنبه‌ها را از یاد می‌برد. علاوه بر این، شهرت ناخوشایند تصوف و عرفان، اجازه بروز آن را به متمایلان آن نمی‌داد؛ چراکه ظهور این تمایلات هجوم ملامت‌ها را به دنبال داشت. همان‌طور که با معلوم شدن این تمایلات در شهید ثانی، حتی علاقه‌مندان وی در جهت رد این‌گونه گرایش‌ها اقدام کرده، به تطهیر وی از آنها پرداختند. از این‌رو این جنبه نیرومند در ایشان عمداً یا سهواً مغفول مانده و حداکثر از نگاه اخلاق و تربیت، آن‌هم در سطح توصیف و گاه گزارش یا ترجمه آثار به ایشان پرداخته شده است.

با واکاوی آثار و احوال ایشان از منظر عرفان می‌توان به نتایج قابل توجهی رسید و میزان رابطه ایشان و عرفان و چگونگی این رابطه و ابعاد مختلفی از عرفان را که ایشان به آن پرداخته‌اند، مشخص کرد. این پژوهش به گرایش‌ها و اندیشه‌های عرفانی شهید ثانی با استناد به آثار ایشان در حوزه علم و عمل می‌پردازد.

تبیین چند مفهوم کلیدی

۱. شهید ثانی

شیخ زین‌الدین بن علی بن احمد عاملی جبعی، معروف به شهید ثانی، فقیه عالی‌قدر و دانشمند بزرگوار شیعه، در سیزدهم شوال ۹۱۱ هجری قمری در منطقه جبل عامل لبنان دیده به جهان گشود. او در میان خاندانی پرورش یافت که به فضل و دانش و تقوا مشهور بودند. پدرش، شیخ امام نورالدین علی، معروف به «ابن‌الحاجه» از افاضل زمان خود به شمار می‌رفت و بدین‌سان، نیاهای دیگرش، همگی از دانشمندان و فضیلتی زمان خویش محسوب می‌شدند.

وی یکی از مفاخر فقهای شیعه و یکی از استوانه‌های فقهی و اجتهادی در تاریخ فقه اسلامی می‌باشد که از نظر آثار و برکات وجودی کم‌نظیر است. شهید ثانی در طول عمر پربرکش سفرهای فراوانی به مناطق مختلف از جمله مصر، عراق، دمشق و... داشت. ایشان در زندگانی خود محضر استادان فراوانی از علمای شیعه و اهل سنت را درک و از آنها استفاده کرد و علاوه بر تربیت شاگردان بزرگ، تألیفات گران‌قدری نیز مانند شرح لمعه و مسالک الأفهام از خود بر جای گذاشت. کتاب معروف وی، الروضة البهیه در شرح اللعة دمشقیه شهید اول است که از کتب درسی حوزه‌های فقهی به‌شمار می‌رود. شهید مدتی در بعلبک، فقه را به پنج مذهب (جعفری، حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی) تدریس می‌کرده است.

انتهای زندگی وی نیز از کرامات و نقاط درخشنده حیات اوست. جریان شهادت آن بزرگوار در سال ۹۶۶ هجری قمری رخ داد (ر.ک به: شیخ علی، ۱۳۹۸ق، ج ۲، ص ۱۵۰ به بعد).

۲. گرایش عرفانی

منظور از گرایش عرفانی، وجود مؤلفه‌های مشخص عرفانی در شخص است. هرچه این مؤلفه‌ها بیشتر باشد، گرایش جدی‌تر خواهد بود تا آنجا که شخص، جزء این قشر و صنف قرار خواهد گرفت. البته همه این مؤلفه‌ها در یک سطح نیستند، بلکه بعضی از آنها جوهری و بعضی کلی هستند. همچنین همه این مؤلفه‌ها اصلی نیستند، بلکه تعدادی از آنها فرعی تلقی می‌شوند (موحدیان عطار، ۱۳۸۸، فصل سوم). هرچه فرد از عناصر اصلی و جوهری بیشتری بهره‌مند باشد، انتساب وی به عرفان قابل قبول‌تری نماید. بعضی از محققان، عرفان را شامل دو بُعد اصلی و نه مؤلفه کلی دانسته و ابعاد و مؤلفه‌های جزئی‌تر هر یک را تبیین کرده‌اند و از این راه، جوهره عرفان را عبارت از «معرفت شهودی به واقعیت باطنی و وحدانی هستی» یافته‌اند (همان).

از آنجا که عرفان به دو شاخه «عرفان نظری» و «عرفان عملی» تقسیم می‌شود، توجه به دو ویژگی مهم و متمایزکننده این دو علم، از سایر علوم مشابه می‌تواند در کار جوهره‌شناسی عرفان مفید واقع شود. این دو ویژگی عبارتند از:

۱. تلقی شهود به عنوان یکی از منابع معرفت و بلکه معتبرترین آنها. عالمان علم عرفان نظری با تکیه بر مشاهدات و دریافته‌های عرفانی، برای تبیین آرا و دیدگاه‌های حکمی خود، الزامی به استدلال‌های عقلی یا دلایل نقلی معتبر نمی‌بینند، اگرچه از این استدلال‌ها و دلایل نیز بهره می‌جویند.

۲. پویایی و مرحله به مرحله بودن آنچه در علم عرفان عملی به‌عنوان طریق سلوک و تکالیف سالک برمی‌شناسند (همان).

در مجموع، آنچه در علم عرفان مطرح می‌شود، اگر در عالم خارج محقق شود، «عمل عرفانی» نام دارد و عامل به این علم را «عارف» می‌نامند. بنابراین سالک به اعتبار ممارست در عرفان نظری «عارف»، و به اعتبار پیگیری عملی عرفان و مجاهده در پالایش روح در منازل و مقامات «صوفی» نامیده می‌شود (احمدپور و دیگران، ۱۳۸۵، ص ۴۳ به بعد).

البته در زبان عرفا، از عمل عرفانی به تصوف هم تعبیر شده است و آنچه از تصوف و تعریف آن می‌بینیم، ناظر به «سلوک عملی» می‌باشد. سهروردی برای تعریف تصوف، به تعریف صوفی پرداخته است: «صوفی آن باشد که دایم سعی کند در تزکیه نفس و تصفیه دل و تجلیه روح، چنان که لحظه‌ای از آن فاطر نشود و اگر یک ساعت از آن غافل شود، به حجاب‌های بسیار محجوب شود» (سهروردی، ۱۳۶۴، ص ۲۴). شاید راز مطلب در این نکته نهفته باشد که تصوف هر چه باشد، به عمل برآید و در واقع، حقیقت تصوّف، سلوک عملی است؛ چنان‌که فیاض لاهیجی (م ۱۰۷۲ق) گفته است: «حقیقت تصوف نیست، مگر سلوک راه باطن» و مقصد آن «وصول به عین» است (فیاض لاهیجی، ۱۳۷۲، ص ۳۹).

به هر حال، این دو ویژگی، چنان‌که می‌نماید، در کل عرفان آن‌قدر اساسی است که در مؤلفه‌های مختلف عرفان خود را نشان می‌دهد و بنابراین نمی‌توان در برشماری ویژگی‌های جوهری عرفان به آن بی‌توجه بود.

در قسمت‌های مختلف این تحقیق، این مؤلفه‌ها و میزان بهره‌مندی شهید ثانی از آنها و نیز از ابعاد عرفانی بررسی خواهد شد.

۳. عرفان و تصوف در عصر شهید

شهید ثانی در قرن دهم می‌زیسته است. در دوره حیات وی، سلاطین عثمانی سنی حاکم آن دیار بودند و حاکم آن زمان، سلطان سلیمان بود. صفویان نیز حکومت شیعی ایران را در دست داشتند و شاه طهماسب در زمان شهید، حاکم ایران بود. دوره صفویه از جهات مختلفی قابل تأمل است؛ اول آنکه فشار حکومت سنی عثمانی از یک طرف و دعوت حکومت شیعی صفوی از سوی دیگر، باعث هجرت عده‌ای از علمای جبل عامل به ایران شد. از سوی دیگر، تصوف در ایران که از قرن ششم به بعد وضعیت مطلوبی داشت، به چند علت در این قرن دچار افول شد:

۱. مفاسد اخلاقی میان صوفیان قزلباش و خودسری آنها که سبب شده بود خطری برای حکومت محسوب شوند؛

۲. کثرت جماعت قلندران و درویشان لایبالی که بیشتر از هند می‌آمدند و چون با سلسله‌های رسمی ارتباط نداشتند، به آنها درویشان بی‌شرع می‌گفتند؛

۳. انحصارطلبی صوفیان صفویه که در ذمّ و طرد دیگر سلسله‌های صوفی می‌کوشیدند؛

۴. نفوذ علما و فقهای مخالف تصوف (خوانساری، ۱۳۹۱ق، ج ۴، ص ۳۶۲ / زرین‌کوب، ۱۳۸۴، ص ۲۴۴).

قرن دهم و به‌ویژه دوران شاه طهماسب صفوی را باید دوران افول تصوف نامید (همان، ص ۲۴۴ به بعد). در این میان، نوع نگرش علمای این قرن، به خصوص علمای جبل عامل، نسبت به تصوف و حکومت صفوی قابل توجه و متفاوت می‌باشد. بعضی از علمای جبل عامل نسبت به دولت صفوی که خود منشأ صوفیانه داشت، روی خوش نشان دادند و به تأیید و همکاری با آنان پرداختند. اما نسبت به تصوف، راه مخالفت و مقابله را در پیش گرفتند. فقیه برجسته و ذی‌نفوذی همچون محقق کرکی از این دسته است. ایشان به دعوت شاه اسماعیل و بعد از آن، شاه طهماسب به ایران

رفت و سمت شیخ‌الاسلامی در ایران را که بالاترین موقعیت دینی بود، به عهده گرفت و همت خود را صرف مبارزه با صوفیه کرد.

عده‌ای دیگر، نسبت به دولت صفوی ابراز موافقت کرده و به تصوف و عرفان نیز تمایل داشته‌اند. شیخ بهایی از این دسته از عالمان است که هم به عرفان شهرت داشت و هم حکومت صفوی را برای خدمت به مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام مناسب دید. عده‌ای دیگر، صوفیه را همراهی نکردند؛ ولی به عرفا و صوفیه گرایش داشتند. عالمانی همچون حسین بن عبدالصمد در اواخر عمر خود چنین بودند و تمایلات عرفانی از وی گزارش شده است. وی در اواخر عمر به بهانه حج از خدمت در حکومت صفوی امتناع کرد.

در این میان، شهید ثانی در زمره آن دسته‌ای قرار می‌گیرد که نسبت به صوفیه بی‌مهری کرده، اما به تصوف اقبال داشته است. با توجه به شرایط دشوار جیل عامل و تحت سلطه دولت عثمانی بودن، با اینکه شهید سال‌های پایانی عمر خویش را در اختفا می‌گذراند، علی‌رغم دعوت مکرر صفویان حاضر نشد به سوی دولت صوفیه هجرت کند (جعفریان، ۱۳۸۴، ص ۳۱۹). حتی برای دچار نشدن به صفویان، از زیارت امام رضا علیه‌السلام چشم‌پوشی کرد (همو، ۱۳۷۹، ص ۱۳۶). نگارنده این سطور علت دقیق این عدم اقبال را نمی‌داند. به نظر می‌رسد علت همان باشد که شاگرد شهید ثانی (حسین بن عبدالصمد) به آن مبتلا شد و علی‌رغم احترام زیاد شاه طهماسب و اعطای مناصب بالای حکومتی از طرف وی، تاب حضور در دستگاه صفوی را از دست داد و برای خلاصی از حکومت، به رفتن به حج متوسل شد، تا جایی که می‌خواست فرزندش شیخ بهایی را نیز با خود همراه کند و از منصب شیخ‌الاسلامی - که بالاترین منصب دینی آن زمان بود - برهاند. به نظر می‌رسد این فاصله گرفتن از منصب به سبب زهد ورزیدن در دنیاست. البته شاه طهماسب مانع رفتن شیخ بهایی شد و او را در ایران نگه داشت. برای فهم بهتر اوضاع ایران از نظر حسین بن عبدالصمد، توجه

به توصیه وی به پسرش بعد از سفر حج که به بحرین رفته بود، روشنگر خواهد بود. وی در آن توصیه به فرزندش گفته بود: «اگر آخرت می‌خواهی به بحرین بیا و اگر دنیا می‌خواهی به هند برو و اگر نه دنیا و نه آخرت را می‌خواهی، ایران بمان» (امین عاملی، ۱۴۰۶ق، ج ۶، ص ۶۰). به هر حال، حضور در نزد حاکمان و سلاطین هر قدر اهل مراعات در امور شرعی و دارای اهتمام به امر عالمان باشند، اقتضاتی دارد که افرادی همچون شهید ثانی آن را بر نمی‌تافتند. شهید نیز به این امر واقف بود و از این‌رو حاضر به تحمل شرایط سخت جبل عامل شد، ولی حضور در دستگاه صفویه را نپذیرفت.

گرایش‌های عرفانی شهید ثانی

عرفا در کلام شهید

شهید در آثار مختلف خود با توجه به اینکه آثارش مرجع عام و خاص است، به کلام عرفا استناد نموده، نام برخی از آنان به همراه القاب شایسته ایشان را ذکر می‌کند. البته وی هنگام اشاره به کلام افرادی که مذهب، عقیده و سلویشان را مقبول نمی‌داند، از القاب و احترامات ذکر می‌کند و در مواردی هم بدون ذکر نام و القاب، کلمات آنها را ذکر می‌کند (شهید ثانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۷۴ و ۲۲۵). بنابراین برای بزرگانی که سلویشان را پذیرفته است، از نام و القاب در خور استفاده کرده، آنان را از افراد صاحب جلالت و مقام می‌داند. این مطلب در صورت توجه به شرایط عرفان و تصوف در آن زمان واضح‌تر می‌گردد؛ در زمانی که نام صوفی در بین علما لقبی منفی تلقی می‌شد و همت بزرگانی همچون محقق کرکی و علمای دیگر مصروف مبارزه با صوفیه می‌گردید، با احترام یاد کردن وی از بزرگان تصوف و عرفان اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. البته بعضی درصدد توجه این رفتار شهید برآمده‌اند و این توجه وی

سبب به زحمت افتادن مدافعان علما و فقهای شیعه در دفاع از وی شده است (محدث نوری، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۰۴).

ناگفته نماند که توجه شهید معطوف به عرفای بزرگ بوده و او از کلمات حکیمانه آنان استفاده کرده است و هرگز به دنبال صوفیان بازاری که در پی فرقه‌بازی و فرقه‌سازی بوده‌اند، نبوده است و نامی از آنان در لابلای کتب وی دیده نمی‌شود. شهید، نام ابراهیم ادهم^۱ و سهل بن عبدالله تستری^۲ را همراه با کلامی از ایشان می‌آورد و به آن استناد می‌نماید و به شرح آن می‌پردازد. همچنین از دیگر بزرگان عرفان همچون فتح موصلی^۳ و عبدالرزاق کاشانی^۴ نام می‌برد و از سخنان حکیمانه آنان بهره می‌برد (همان، ص ۱۲۲ / همو، [بی‌تا]، الف، ص ۹۸).

۱. ابواسحاق ابراهیم بن ادهم بن منصور، از اعیان‌زادگان بلخ بود. وی از صوفیان و عارفان نخستین است. در جوانی توبه کرده، به عرفان رو آورد و به مکه رفته و در آنجا با سفیان ثوری و فضیل عیاض هم‌صحبت شد. ابراهیم اهل کرامت و ولایت بود. او در سال ۱۶۶ هجری در شام از دنیا رفت.

۲. ابومحمد سهل، پسر عبدالله تستری (شوشتری) از عارفان نامی قرن سوم هجری است. در سال ۲۰۳ هجری در شوشتر خراسان یا اهواز به دنیا آمد. وی احوال عرفانی قوی‌ای داشته است. وی شاگرد ذوالنون مصری است و از اقران جنید می‌باشد. در سال ۲۷۳ یا ۲۸۳ هجری در تبعیدگاه بصره دار فانی را وداع گفت.

۳. فتح موصلی (م ۲۲۰ق)، از مشایخ موصل و از معاصران بشر حافی بوده است. وی در توکل و زهد از سرآمدان دوران خود بود.

۴. عبدالرزاق کاشانی که به کاشی و قاسانی نیز معروف است. وی از مشایخ مسلم وادی حقیقت است که در قرن هشتم می‌زیسته و از معاصران علاءالدوله سمنانی (م ۷۳۶ق) بوده و با وی مکاتبات و مباحثاتی داشته است.

استفاده از القابی همچون «بعض اهل الحقائق» برای خواجه عبدالله انصاری^۱ (همان، [بی‌تا]. الف، صص ۸۵ و ۹۱ / انصاری، ۱۴۱۷ق، ص ۷۰)، «بعض الاولیاء» برای ابن فارض^۲ (همان، ۱۴۰۹ق، ص ۲۳۱ / ابن فارض، ۱۴۱۰، ص ۳۹) و «بعض المحققین» برای شقیق بلخی^۳ (همان، ۱۴۰۹ق، ص ۱۲۴) و القابی از این دست برای بزرگان عرفان، مانند غزالی (همان، ص ۲۴۴)، شبلی^۴ (همان، ص ۱۲۴) و... در کتب شهید نشان از توجه همراه با تکریم وی به بزرگان آسمان عرفان است.

۱. خواجه عبدالله انصاری هروی (متولد ۳۹۶ق)، معروف به پیر هرات و ملقب به شیخ الاسلام، به خدمت بسیاری از مشایخ رسیده است. ولی چون از علوم صوری به مقصود حقیقی نرسید در رشته تصوف وارد گردید و از حضور بزرگان عرفان کسب فیض کرد. وی به شیخ بزرگوار، ابوالحسن خرقانی ارادت داشته و از او خرقة پوشیده است.
۲. ابوحفص (ابو القاسم) شرف‌الدین عمر بن علی بن مرشد بن علی (۵۷۶-۶۳۲ق)، بزرگ‌ترین سراینده شعر صوفیانه در ادبیات عرب است. ابن فارض در قاهره به استماع حدیث پرداخت و مذهب شافعی را برگزید. سپس به تصوف روی آورد و به ریاضت و مجاهدت و تزکیه نفس پرداخت. سرانجام وی در ۵۶ سالگی، در جمادی الاول ۶۳۲ق درگذشت.
۳. شقیق بلخی (م ۱۹۰ یا ۱۹۴ق) عارف و محدثی بود از بلخ، و اولین کسی بود که علم طریقت و اصول تصوف را در خراسان نشر داد. وی نزد قاضی ابویوسف، فقه آموخت و مرید و مصاحب ابراهیم ادهم بود. گویند ابتدا بازرگان بود و از تجارت توبه کرد و به تصوف روی آورد.
۴. ابوبکر شبلی، از طبقه چهارم صوفیه است. نام وی جعفر بن یونس است و دلف بن جعفر نیز به او گفته‌اند. به بغداد آمد و در مجلس خیر نَسَاج توبه کرد و شاگرد جنید شد. خواجه عبدالله انصاری گفته است: چون نوبت به شبلی رسید این علم را به بالای منابر برد. شبلی در بین سال‌های ۳۳۴-۳۴۴ق در ۸۷ سالگی درگذشته است.

عرفان شهید از نگاه دیگران

جنبه عرفانی و تمایل ایشان به تصوف از چشم رصدکنندگان این ساحت بدور نمانده است. برخی از علما در مورد ابعاد عرفانی شهید و تمایلات وی به عرفان و گرایش‌های عرفانی او اظهار نظر کرده‌اند. برخی فقط به بعضی از ابعاد عرفانی وی اشاره کرده‌اند؛ عده‌ای نیز با تفصیل بیشتری به آثار وی اشاره کرده و او را یکی از مشوقان ورود در راه تصوف شمرده‌اند. در این میان، گروهی نیز تمایل به تصوف را اتهامی دانسته و به توجیه و تبیین و دفاع از ایشان در برابر این اتهام همت گمارده‌اند.

ابن‌عودی، از شاگردان خاص و ملازمان شهید، که شرح حال وی را نگاشته است، شهید را در سلوک و تصوف دارای تصرف تام می‌داند (شیخ علی، ۱۳۹۸ق، ج ۲، ص ۱۵۰). محمدتقی مجلسی در رساله «تشویق السالکین» این‌چنین مواضع شهید ثانی و ارتباط وی با عرفان و تصوف را بیان می‌کند: «سیدالمحدثین و افضل المجتهدین زین الملة و الدین العاملی که سند حدیث علمای عصر اکثر، بلکه همه به او می‌رسد و همه به فتوای او عمل می‌کنند و در کتاب منیة المریدین^۱ می‌فرماید: و در طریق مجاهده بر تو باد که رجوع کنی به خدمت صاحبان دل. و اگر ایشان را نیایی گوشه‌گیری و عزلت اختیار کنی. و نیز در کتاب مذکور می‌فرماید که عالم بعد از علوم رسمیه می‌باید که مشغول شود به تحصیل علوم حقیقت که نتیجه جمیع علوم است و مقصد اصلی از هر چه معلوم گردد. تحریر و ترغیب شیخ (علیه‌الرحمه) بر تصوف زیاده بر آن است که درین مختصر تواند گنجید» (مجلسی، ۱۳۶۲، ص ۱۲).

۱. نام اصلی کتاب منیة المرید است، اما علامه مجلسی نام کتاب را با این تعبیر آورده‌اند که برای حفظ امانت، عین کلام ایشان را آورده‌ایم.

محمدباقر مجلسی فرزند محمدتقی مجلسی نیز در رساله‌ای موسوم به «رساله جوابیه محمدباقر مجلسی در تصوف»، صوفیه حقیقی را کسانی می‌داند که به ظواهر شریعت و به سنن و مستحبات عمل می‌کنند و متوجه لذاذذ دنیوی نمی‌شوند. آنان پیوسته مشغول عبادتند و از معاشرتی که موجب تضییع عمر است، روی‌گردانند. ایشان شهید ثانی را از علمایی می‌داند که کتب مشحون از دقایق اسرار صوفیه است و امثال وی از صوفیه امامیه که ذکری از آنها در کتب صوفیه نیامده، به دلیل مخالفت با مذهب ایشان بوده است (جعفریان، ۱۳۷۹، ص ۲۶۲).

محدث نوری در ضمن کلامی درباره متصوفه و دفاع از علمایی که متهم به تصوف هستند، شهید ثانی را هم از جمله این علما می‌داند و این انتساب و طعن در آنان را به دلیل توجه شهید و چنین علمایی به تهذیب نفس و ثمره ریاضت از طریق معرفت می‌داند (محدث نوری، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۹۴ به بعد). همچنین منتسب کردن علمایی همچون شهید ثانی، سید بن طاووس و ابوالفتوح رازی به صوفیه را از مصائبی می‌شمرد که برای آن باید آیه استرجاع جاری کرد^۱ (همان).

سپس خود ایشان دلیل این انتساب را آوردن سخنان بزرگان صوفیه در آثار این دسته از علما می‌داند و این ایراد را بر آنها وارد می‌داند، چراکه آنچه از اهل بیت عصمت علیهم‌السلام وارد شده است، از رجوع به کلمات متصوفه و مواظب آنها بی‌نیاز می‌کند. وی در ادامه می‌گوید: اگر در دریای اخبار غور کنی نمی‌یابی حقی را که از آنها صادر شده باشد مگر اینکه به کلمات معصومین اشاره کرده است؛ بلکه دیده‌ایم بسیاری از کلماتی که به آنها نسبت داده می‌شود از آن چیزهایی است که از معادن حکمت دزدیده‌اند و به خود یا مشایخشان نسبت داده‌اند (همان).

۱. و آل أمرهم الی أن نسبوا مثل الشیخ الجلیل، ترجمان المفسرین أبی‌الفتوح الرازی و صاحب الکرامات علی بن طاوس و شیخ الفقهاء، الشهید الثانی - قدس‌الله‌أرواحهم - إلی‌المیل‌الی‌التصوف كما رأیناه و هذه رزية جلیلة، و مصیبة عظیمة لا بدّ من الاسترجاع عندها.

شیخ حرعاملی در کتاب **اثنا عشریه** که آن را در مذمت صوفیه نگاشته است، استفاده شهید ثانی از صوفیه را استفاده وی از کلمات آنها در باب تهذیب نفس می‌داند و مقصد اعلا را در نزد وی سلوک سبیل شرع دانسته است. علاوه بر این، کلمات حکیمانه صوفیه نیز نقل از انبیا و اولیای الهی بوده است (عاملی، ۱۴۰۰ق، ص ۵۵). محمدعلی بهبهانی در کتاب **خیراتیه** که درباره مذمت و مطاعن صوفیه است، با آوردن حدیثی از کتاب **منیة المرید** شهید درباره طبقه‌بندی علما - که در این مقاله به آن می‌پردازیم - این حدیث را از اوهام اقلام شهید می‌داند که در آن، مدح صوفیه به چشم می‌خورد و ذکر آن را از روی غفلت به حساب می‌آورد (بهبهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۴۰۳).

تأثیر و تأثر شهید و عارفان مسلمان

شهید از طریق افراد مختلفی با صوفیه آشنا شده است. شاید نظر مثبت وی درباره صوفیه به همین علت باشد که ایشان از بزرگانی که به صوفی شهرت داشته‌اند، عظمت و جلالت قدر دیده است؛ افرادی همچون ابوالحسن البکری الشافعی الصوفی^۱. وی از جمله استادانی است که شهید در مصر با او آشنا شد و همواره از او با عظمت یاد می‌نمود (شیخ علی، ۱۳۹۸ق، ج ۲، ص ۱۶۳). گزارشی نیست که نشان دهد ایشان در خدمت این استاد یا استاد دیگری به صورت رسمی از علوم متعارف صوفیه و عرفا خوانده باشد. با همه این اوصاف، ملازمت شهید با وی که مدت کمی هم نبوده است،

۱. علاء الدین ابوالحسن علی بن جلال‌الدین محمد البکری الصدیقی الشافعی المحدث الصوفی که در فقه و تفسیر و حدیث متبحر بود و شرح المنهاج، شرح الروض و شرح العباب از اوست. وی در قاهره در سال ۹۵۲ق از دنیا رفت و در جوار امام شافعی به خاک سپرده شد.

می‌تواند بابتی برای آشنایی وی با صوفیان و پیدا کردن حس احترام نسبت به آنها باشد (شیرازی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۲۸).

شهید از کتب و آثار مهم صوفیه نیز استفاده می‌کرده و از آنها تأثیر پذیرفته است. وی از کتبی همچون **مصباح الشریعه** منسوب به امام صادق، **احیاء علوم‌الدین** ابوحامد غزالی و **کشف المحجبه** سید بن طاووس و... بهره فراوان برده است، در **منیة المرید** - بیشتر در باب اول و سوم از چهار باب کتاب - به سراغ **احیاء علوم‌الدین** رفته است و بیش از پنجاه مورد از عبارات **احیاء علوم‌الدین** را می‌توان در آثار وی دید. ایشان در مواردی نقل مضمونی و گاهی عین عبارات غزالی را در کتبی همچون **مسکن الفؤاد، منیة المرید و اسرار الصلاة** می‌آورد (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، صص ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵ و ۱۳۷/ غزالی، [بی‌تا]، ج ۱۴، ص ۱۲۳).

گرایش‌های عرفانی شهید بعد از ایشان نیز اثرگذار بوده و عده‌ای از شاگردان وی و بزرگان دیگری در قرون بعدی از آن گرایش‌ها تأثیر پذیرفته‌اند. شیخ حسین بن عبدالصمد، پدر شیخ بهایی، از شاگردانی بوده که مدت زیادی در سفر و حضر از محضر شهید بهره برده است. وی اجازه‌نامه مفصلی نیز از شهید دریافت کرده است. همچنین گزارش‌هایی درباره گرایش عرفانی ایشان - شبیه به آنچه درباره گرایش‌های شهید آمده - نقل شده است. وی نیز از صوفیه عباراتی را نقل و از ایشان به بزرگی یاد می‌کند. صاحب **اعیان الشیعه** شعری به طریقه اهل تصوف از او نقل می‌کند که در آن، از اصطلاحاتی همچون «عشق» و «فنا» سخن به میان آورده است (امین عاملی، ۱۴۰۶ق، ج ۶، ص ۶۱).

در **اعیان الشیعه** نقل شده است که وی رغبتی در مدح مشایخ صوفیه داشته و کلمات آنها را نقل می‌کرده است. وی سپس منشأ این رغبت را استاد وی شهید ثانی ذکر می‌کند و البته ایشان را در این رغبت جلوتر از شهید می‌داند (همان).

ملاحسن فیض کاشانی نیز از آثار شهید متأثر است. به نظر بعضی از محققان معاصر، تهذیب احیاء علوم‌الدین غزالی به‌وسیله فیض به دلیل عنایت شهید به این کتاب غزالی است (جهانبخش، ۱۳۸۸ق، ص ۳۹۴). نقل‌های فراوان فیض از شهید در این کتاب خود می‌تواند شاهدی بر این مدعا باشد (شهید ثانی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۸۵۷).

مفاهیم عرفانی از منظر شهید

ادبیات شهید، در مباحثی که به مسائل عرفانی توجه می‌کند، به ادبیات عرفانی تبدیل می‌شود. اگر به کتب فقهی متعددی که این عالم دینی با قلمی فقهی و نگاهی فقهی نگاشته است، نظری کنیم، به سختی می‌توان ادبیات و قلم ایشان را در باب مسائل عرفانی باور کرد. ایشان بسان یک عارف در این مسائل وارد شده و حتی قلم و شیوه نگارش ایشان نیز به طور محسوسی تغییر می‌یابد. این خطبه آغازین کتاب اسرار الصلاة ایشان است که مملو از اصطلاحات عرفانی است که ادبیات آن کاملاً با ادبیات عارفان برابری می‌کند:

«الحمد لله مطّلع من اختار من عباده الأبرار علی حقائق الاسرار و مودع قلوب أصفیائه من لطائف المعارف ما تحار فيه البصائر و الابصار و جاعل القلوب سبباً للنجاة و موضعاً للمناجاة و المبارک و ذریعة إلى ارتفاع الدّرجات و تفاوت مراتب العبادات فی قبول طوابع الأنوار من مطّلع المسارّ فتح بمفاتیح الغیوب أقفال القلوب عمّن شاء و اختار و رفع حجب السرائر و جلی أبصار البصائر ففهمت الإشارات و رفعت الأستار فدهشت فی مبادی إشراق نوره الأقداح و الانظار» (شهید ثانی، [بی‌تا]، ب، ص ۱۰۱).

اصطلاحاتی که شهید به کار می‌برد، معمولاً مورد توجه عرفا است و برای هر کدام در کتب مربوط به شرح اصطلاحات عرفانی توضیحاتی داده شده است و عموم مردم توانایی فهم آن را ندارند؛ اصطلاحاتی همچون «طوابع الانوار»، «حقائق الاسرار»، «حجب السرائر» و... که حکایت از اطلاع و عنایت وی به اصطلاحات عرفانی دارد.

شهید از اصطلاح «وقت» که از اصطلاحات عرفا است استفاده و به آن استشهاد کرده است. ایشان در توضیح بیشتر این اصطلاح به کلام ابن فارض و ابیاتی از او نیز اشاره می‌کند (همان، ۱۴۰۹ق، ص ۲۳۲).

لا بد فی کل وقت من موانع و عوائق و قواطع فقاطع ما أمکنک منها قبل أن یقطعک کلها کما ورد فی الخبر الوقت سیف فإن قطعته و إلا قطعک (همان، ص ۲۳۱). اکنون برخی از مفاهیم عرفانی را که شهید در آثار خود به آنها پرداخته است، بررسی می‌کنیم:

۱. کشف

شهید ثانی «کشف» را یکی از راه‌های معرفت‌الله و معرفت حاصل از آن را معتبر می‌داند؛ همانند سایر معرفت‌هایی که از طرق معمول به دست می‌آیند؛ چراکه آنچه در ایمان شرعی معتبر است جزم و اذعان است که راه‌های مختلفی برای آن است؛ مانند الهام، کشف، تعلم و استدلال... و معیار، حاصل شدن جزم است از هر طریقی که باشد و راه‌های به سمت خدا بعدد خلائق است.

و الحاصل أنّ المعتبر فی الإیمان الشرعی هو الجزم و الإذعان، و له أسباب مختلفة من الإلهام و الکشف و التعلّم و الاستدلال... و الضابط هو حصول الجزم بأی طریق اتفق، و الطرق إلى الله الخالق بعدد أنفاس الخلائق (شهید ثانی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۷۵۷).

وی معتقد است خداوند به واسطه کشف، اشیا را به انسان نشان می‌دهد. وی کشف را نوعی هدایت از طرف حق می‌داند که انسان‌ها می‌توانند این نوع هدایت را از خداوند درخواست کنند. البته این نوع هدایت از بالاترین درجات آن است و به اولیا و انبیا اختصاص دارد. وی همسو با عرفان، وحی را نیز یکی از انواع کشف می‌داند:

«رابعها: أن يكشف عن قلوبهم السرائر و يريهم الأشياء بالوحي الإلهي كما هي، أو بالإلهام و المنامات الصادقة، و هذا القسم يختصّ بنيله الأنبياء و الأولياء» (همان، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۱۸۵).

«جلال» از اوصاف خداوند متعال است که در قلوب، هیبت و حالت تعظیم ایجاد می‌کند. در این صفت، اسم جلیل ظاهر می‌شود و حکم آن از عجیب‌ترین احکام است (ابن عربی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۲۵۴).

شهید حال کسی را که برایش کشف جلال صورت گرفته چنین شرح می‌دهد: در حالت کشف جلال، بیهوش می‌شود و حالت غش به کاشف دست می‌دهد به طوری که نمی‌فهمد چه بر او می‌گذرد (شهید ثانی، [بی‌تا]، الف، ص ۸۷).

۲. منازل و مقامات

شهید ثانی همانند عرفا برای انسان سیری قایل است که وی با سلوک در مسیر الی‌الله می‌تواند به مقام و موقعیت بالایی همچون جایگاه واصلان برسد. اعتقاد به منازل و مقامات طولی و پی‌درپی از مختصات عارفان است و دیگران با چنین شیوه‌ای در زمینه تحلیل منازل و مقامات و تبیین درجات آن وارد نشده‌اند.

شهید با دقت خاص خود - همانند عارفان - قائل به تقدیم و تأخیر بین منازل و مقامات بوده، به آنها حالت طولی می‌دهد. بر این اساس، ایشان مقام رضا را بعد از صبر و مقام توکل را بعد از تهذیب و تطهیر نفس می‌داند (همان، ۱۴۲۱ق، ص ۱۵۹/ نیز رک به: انصاری، ۱۴۱۷ق، ابواب صبر، رضا، توکل و تهذیب). همان‌گونه که در شرح کتب ایشان گذشت، توجه به منازل و مقاماتی همچون صبر، رضا، محبت، اخلاص، توکل، فرار و فنا و... در آثار ایشان مشهود است. بحث صبر و رضا نمود بیشتری در آثار شهید دارد. کتاب *مسکن الفؤاد عند فقد الاحبه* شرح و بسط این دو مقام است.

۲-۱. صبر: شهید در باب صبر به شرح و تبیین کلام خواجه عبدالله انصاری پرداخته و ضمن نقل عین عبارت ایشان می‌گوید: به همین جهت، اهل حقیقت گفته‌اند: صبر برای عامه سالکان و مبتدیان از مشکل‌ترین منازل و از وحشتناک‌ترین آنها در طریق محبت و زشت‌ترین منازل در راه توحید است.

و من هنا قال أهل الحقيقة: الصبر من أصعب المنازل على العامة، و أوحشها في طريق المحبة، و أنكرها في طريق التوحيد (همان، [بی‌تا]، الف، ص ۸۵).
این کلام عین بیان جناب خواجه عبدالله در منازل السائرین است. شهید بعد از آوردن عین عبارت، به شرح آن می‌پردازد.

علاوه بر این، شهید ثانی همسو با عرفا برای صبر درجات و مقامات قایل است که برای رسیدن به مقام بالاتر باید مقام قبلی را پشت سر گذاشت. سالک این طریق بعد از طی مقام عوام و گذر از مقام زهاد و اهل تقوا، در آخر به مقام عارفان خواهد رسید. ایشان بعد از تعریف صبر، آن را به سه گونه تقسیم می‌کند:

مرتبه اول، صبر عوام که عبارت از خویشتن‌داری و اظهار نمودن ثبات و پایداری ظاهری است؛ مرتبه دوم، صبر زاهدان و عابدان و اهل تقوا و صاحبان حکمت است که به امید ثواب آخرت صبر می‌کنند.

مرتبه سوم، صبر عارفان است که نه به دلیل نایل شدن به ثواب آخرت مشکلات را تحمل می‌کنند و نه از سختی‌ها ناراحت می‌شوند، بلکه از مصیبت‌ها و مشکلات لذت می‌برند و بلاها را نوعی موهبت خاص الهی قلمداد می‌کنند و آن را دلیل بر عنایت و توجه خاص خدا می‌دانند (شهید ثانی، [بی‌تا]، الف، ص ۴۵).

۲-۲. رضا: «رضا» در اصطلاح عرفا، سرور دل است به گذشتن قضا به آنچه پیش می‌آید و نزد اهل سلوک، لذت بردن در بلاست (گوهرین، ۱۳۷۶، ج ۶، ص ۵۳).

شهید در تعریف رضا، از کلام امام صادق علیه السلام بهره می‌برد و از تعاریف فراوان در این زمینه، تعریف به «سرور دل» را می‌پسندد که حاکی از همدلی ایشان با تعریف

اصطلاحی اهل سلوک از رضاست. ایشان انسان راضی را فانی از همه اختیارات خود می‌داند.^۱ (شهید ثانی، [بی‌تا]، الف، ص ۸۷).

وی رضا را از مقامات سلوک دانسته، آن را از مهم‌ترین و بالاترین منازل برمی‌شمارد. او همانند عرفا، آن را ترک اختیار تعریف می‌نماید که در این مقام، سالک هیچ تغییری را طلب نمی‌کند و هیچ تقدیم و تأخیری را نخواهد؛ چراکه این مقام، مقام ترک اختیار است، ولی طلب، همراه با اراده و اختیار است (تلمسانی، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۲۶).

و صاحب هذه المرتبة مع رضی الله تعالی عنه - الذی هو أكمل السعادات، وأجل الکمالات - لا یزال مستریحاً؛ لأنه لم یوجد منه أريد ولا أريد، کلاهما عنده واحد، و رضوان الله أكبر، إن ذلک لمن عزم الأمور (شهید ثانی، [بی‌تا]، الف، ص ۲۳).

ایشان در این باب بعد از آوردن آیه‌ای از قرآن مربوط به این باب، همانند شیوه‌ی خواجه عبدالله انصاری در منازل السائرین، برای سالک این راه، که بعد از عبور از هر منزل و مرتبه می‌تواند به مرتبه بعد وارد شود، سه مرتبه قرار داده است و رضای مرتبه اول را رضای متقین و رضای مرحله دوم را رضای مقربین دانسته و برای مرحله سوم نامی مشخص نکرده است، اما شاید بتوان با توجه به کلماتش وی، آن را رضای محبین دانست. در این مراتب نیز وصول به مرتبه بالاتر با پشت سر گذاشتن مرتبه قبلی امکان‌پذیر است (همان، ص ۸۹ / انصاری، ۱۴۱۷ق، ص ۷۱).

۱. «قال الصادق: صفة الرضا ان یرضی المحبوب و المکروه و الرضا شعاع نور المعرفة و الرضا فان عن جمیع اختیاره و الرضا حقیقة هو المرضی عنه و الرضا اسم یجتمع فیہ معانی انواع العبودیة و تفسیر الرضا سرور القلب.

۳-۲. فنا از مقاماتی است که در کتبی همچون منازل السائرین در قسم نهایات آمده و به سه درجه تقسیم شده است. خواجه عبدالله انصاری در تعریف فنا آن را اضمحلال و فنای جهت بشری سالک در وجود حقانی خداوند سبحان می‌داند. به نظر قشیری فنا دارای درجاتی است؛ اول، فانی شدن از نفس و صفات خویش به بقای حق و صفات او و سپس فانی شدن از شهوت به هلاک شدن در وجود حق (قشیری، ۱۳۷۴، ص ۱۳۹).

این اصطلاح و مقام عرفانی موجب بسیاری از مجادله‌ها میان عرفا و غیر آنان شده است. به نظر می‌رسد این بحث‌ها به دلیل عدم فهم درست این اصطلاح و تلقی ظاهری و اولی آن از سوی غیر عارفان است.

شهید، همسو با عارفان مسلمان، توحید حقیقی را مقتضی فنا و نیز ادعای صبر را مساوی ادعای ثبات و وجود می‌داند. وی این ادعا را از رعونات نفس می‌شمرد که برخلاف توحید حقیقی است؛ چراکه اثبات نفس در طریق توحید از زشت‌ترین منکرات است.

ایشان با آنکه رضا را دارای جایگاه بالایی می‌داند، این مقام را به تبع خواجه عبدالله انصاری از مراحل اولیه سلوک برمی‌شمرد و این‌گونه استدلال می‌کند که رضا فنای اراده سالک در اراده الهی است و مرتبه فنای صفت، قبل از فنای ذات است.

بل الرضامع عظم قدره و علو أمره عند أهل التحقيق فی التوحید من أوائل مسالکهم، لأن سلوکهم فی الفناء فی التوحید بذواتهم، والرضا هو فناء الإرادة فی إرادة الحق تعالی، والوقوف الصادق مع مراد الله تعالی، وفناء الصفة قبل فناء الذات (شهید ثانی، [بی تا]، الف، ص ۸۵).

اعتقاد شهید به فنای ذات و اذعان به آن با توجه به اختلافات موجود در این زمینه - که حتی باعث تکفیر اهل عرفان از جانب فقها شده است - بسیار حایز اهمیت است.

۳. شریعت، طریقت، حقیقت

برای دین، قرار دادن سه ساحت شریعت، طریقت و حقیقت از مختصات عارفان است. شهید در این امر همسو با عرفا شده و به مباحث شریعت، طریقت و حقیقت، با تأکید بر بالاتر بودن طریقت و حقیقت پرداخته است.

ایشان در جای‌جای کتبی که به اسرار و باطن عبادات پرداخته‌اند، به ظرایف این باطن اشاره کرده، جزئیات عمل باطن را تبیین می‌نماید. وی ورای احکام ظاهری، به باطن این احکام نیز توجه کرده است و علاوه بر عبادت اهل شریعت، به عبادت اهل طریقت نیز اشاره می‌کند؛ همان‌طور که در شرح الفیه و نغلیه شهید اول، به تبیین واجبات و مستحبات می‌پردازد. وی در کتاب اسرار الصلاة خویش، همان‌گونه که عرفا خود را در این امر متکفل تبیین باطن شریعت می‌دانند، عبادت اهل طریقت و حقیقت را تبیین می‌نماید (همان، [بی‌تا]، ب، رساله تنبیهات العلیه علی وظائف الصلاة القلبیه).

۳-۱. علوم حقیقی: توجه شهید به علوم حقیقی و بالاتر دانستن آن از دیگر علوم قابل توجه است. ایشان دست یافتن به علوم واقعی را بعد از عبور از مسیر علوم رسمی و ظاهری که در اصطلاح عرفا به آن «شریعت» گفته می‌شود، می‌داند. البته بعد از شریعت، عبور از مسیر پر پیچ و خم طریقت که مشتمل بر تهذیب نفس و تطهیر باطن است، به نظر شهید ضروری است. شهید پس از ذکر علوم مختلفی همچون تجوید، ادبیات عرب، منطق، کلام، اصول فقه، درایه، حدیث، فقه و تفسیر به سراغ علوم عمومی همچون حکمت و ریاضی می‌رود و سپس به حکمت عملی که مشتمل بر تهذیب اخلاق است، می‌پردازد. بعد از انتهای این علوم، انتقال به علوم حقیقی و فنون

حقیقی را سفارش می‌کند. وی علوم حقیقی را مغز و لب و نتیجه همه علوم می‌داند و رسیدن به درجات مقربان و مقام واصلان را به وسیله این علوم امکان‌پذیر می‌داند. ثم ينتقل بعده إلى العلوم الحقيقية و الفنون الحقیة فإنها لباب هذه العلوم و نتیجة كل معلوم و بها يصل إلى درجة المقربين و يحصل على مقاعد الواصلين أوصلنا الله و إياكم إلى ذلك الجناب إنه كريم و هاب (همان، ۱۴۰۹ق، ص ۳۸۱).

وی همچنین «اهلیت» را شرط درک این علوم و «قابلیت» را لازمه ورود به این مباحث می‌داند؛ اما کسانی که از درک این حقایق و مقامات قاصرند و به علت موانع، از رسیدن به چنین هدفی محروم هستند، ناگزیر باید بر حسب امکانات و استطاعت فکری و ذهنی خویش به قسمتی از آن بسنده نموده، گام به گام مراحل وصول به این هدف و مقصد را طی کنند (همان، ص ۳۸۹).

۲-۳. عالمان حقیقی: شهید علم را فقط آگاهی از احکام ظاهری شرع (اوامر و نواهی الهی) نمی‌داند؛ بلکه علم به خود حضرت حق را نیز علمی به مراتب برتر از علم ظاهری می‌داند؛ چراکه عالم به این علوم، آنچه را عالمان علم ظاهر می‌دانند، می‌بیند؛ همان‌طور که ابوسعید ابوالخیر پس از دیدارش با بوعلی گفت: آنچه را ما می‌بینیم، او می‌داند و بوعلی نیز گفت: آنچه را او می‌بیند، ما می‌دانیم.

به اعتقاد شهید، اگر معرفت الهی بر عبدی مستولی شود و به اصطلاح «عالم بالله» شود، به شهود نور الهی مشغول می‌گردد؛ اما این استغراق در مشاهده نور جلال، او را از احکام باز نمی‌دارد؛ بلکه احکام مورد نیاز را از دست نمی‌دهد و از حدود شریعت خارج نمی‌گردد. ایشان علم به شریعت را بدون توجه به طریقت و حقیقت بر نمی‌تابد و چنین عالمی را که عنوان «عالم بامر الله غیر عالم بالله» دارد، گرفتار ظواهر می‌داند که از اسرار جلال حضرت حق چیزی نمی‌داند. ایشان بهترین این حالات را علم به هر دوی شریعت و حقیقت می‌داند و عالم به این دو که «عالم بالله و بامر الله» است بر صراط مرسلین و صدیقین گام نهاده است (همان، ۱۴۰۹، ص ۱۲۵).

به اعتقاد شهید، علم مهم همان معرفت به طریقت است. علم سلوک در نظر شهید به دلیل اصلی بودن متعلق آن، بسی بالاتر از علم به احکامی است که متعلق آن وسیله‌ای برای سلوک الی‌الله باشد (همان، ص ۱۵۹).

شهید به عالمان احکام توصیه می‌کند به عالمان واقعی که آگاه به تهذیب نفس و تصفیه باطن و عامل به علم خویش هستند، مراجعه کنند و همان‌گونه که عمل به احکام ظاهری را لازم می‌داند، عمل به خود احکام مربوط به باطن را مهم‌تر می‌شمرد: «لا بد من الرجوع فیها إلى علماء الحقيقة العاملين» (همان، ص ۱۵۵).

۳-۳. فهم باطنی از شریعت: شهید فهم باطنی از شریعت را مقصد اصلی شریعت می‌داند و سالکان را به آن توجه می‌دهد؛ فهم باطنی از اعمالی که در نظر علمای ظاهر، تکیه بر توجه به امتثال امر و در امان ماندن از آتش جهنم و رسیدن به نعمت‌های بهشتی در آن بارز است. وی در این راه، عبادات را دارای هدف و مقصدی والاتر می‌داند و حتی در عباداتی همچون حج که به ظاهر هدفی در آن به جز امتثال و اطاعت نیست، به ذکر معنای باطنی آن اقدام می‌کند و اعمال ظاهری در این‌گونه عبادات را محرکی برای بواطن می‌داند و حرکت باطنی را مقصود عباداتی همچون نماز و حج: «انما هذه الظواهر محرکات للباطن و وسائل إليها و معارج یترقی منها إليها» (همان، ص ۱۲۱).

به نظر وی، عبادت «اهل اشاره» با عبادت عوام تفاوت زیادی دارد؛ چراکه عبادت اهل اشاره با قلب است و به تبع آن، اعضا شروع به حرکت می‌کنند؛ اما عبادت «اهل عبارت» عبادتی است ظاهری که قالب از قلب جلوتر می‌باشد.

و من هنا قال أهل الحقيقة: طوافُ أهل العبارة بالقالب، و طواف أهل الإشارة بالقلب

(همان، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۳۹۸).

عرفان در احوال شهید

۱. کرامات

عرفان شهید فقط در اندیشه‌ها و آثار وی خلاصه نمی‌شود؛ بلکه در احوال ایشان نیز حالتی که برای عرفا ذکر می‌شود، متبلور است. شهید ثانی صاحب کرامات متعددی بوده است. شرح حال‌نویسان به بعضی از این کرامات اشاره کرده‌اند. باز کردن قفل بسته با گذاشتن دست بر روی آن، رسیدن در زمان بسیار کوتاه به قافله‌ای که از آن جا مانده بود (کاظمی الدزفولی، [بی‌تا]، ص ۱۵) و نوشتن حدود سی سطر با یک بار فروردن قلم در دوات و غیر آن، از جمله این کرامات‌اند (تنکابنی، [بی‌تا]، ص ۳۰۸ به بعد).

۲. مکاشفات

شهید مکان شهادت خود را می‌دانست. به گفته‌ی شاگرد، همسفر و ملازمش حسین بن عبدالصمد، این مطلب از طریق مکاشفه نفسانی برای او آشکار شده بود. او حتی از اینکه در آینده ملقب به «شهید ثانی» خواهد شد نیز آگاه بوده است (همان). البته خود وی این‌گونه مکاشفات را با نام مکاشفه ذکر نمی‌کند و از اصطلاحاتی همچون «نمت یسیرا فرایت» در این زمینه بهره می‌گیرد. این تعبیر در ادبیات شهید غیر از رؤیا است؛ چراکه وی رؤیاهای صادق‌ای هم داشته که خود به رؤیا بودن آنها تصریح می‌کند و تعبیر وی در آنها با این‌گونه موارد متفاوت است. ایشان در این‌گونه موارد از واژه «رأیت» استفاده می‌کند؛ برخلاف رؤیاهای خود که در آن می‌گوید: واقعه را «در خواب دیدم» (همان).

۳. اشارات ربانی

ایشان در بعضی موارد، اقدامات عجیبی انجام می‌داد؛ مثلاً به یکباره تصمیم می‌گرفت به روم سفر کند، آنهم بدون داشتن جواز سفر. وی این‌گونه موارد را اشارات ربانی و اوامر الهی و از اسرار حقائق می‌داند و خود را مأمور از جانب حضرت حق و تسلیم اوامر وی محسوب می‌کند.^۱ (شیخ علی، ۱۳۹۸ق، ج ۲، ص ۱۷۰).

نتیجه

با توجه به مباحث آغازین که مؤلفه‌های جوهری و اصلی عرفا بیان شد - که در بعد عرفان عملی، توجه به سلوک تدریجی و نوعی پویایی در رسیدن به کمال بود - می‌توان با دقت در آثار شهید، این مؤلفه اصلی را در وی یافت. در مقامات صبر و رضا، وی از نگاه صرف اخلاقی فراتر رفته و با عمق بخشیدن به مباحث و ایجاد پویایی در این‌گونه مقامات و قایل شدن به مراتب طولی برای آن، با عرفا همسو گشته و نگاهی عرفانی که حکایت از قوی بودن این بعد در وی دارد، به مسئله داشته است.

۱. ثم برزت الی الاوامر الالهیه و الاشارات الربانیه بالسفر الی جهة الروم و الاجتماع بمن فیها من اهل الفضائل والعلوم، والتعلق بسلطان الوقت والزمان السلطان سلیمان بن عثمان، وكان ذلك علی خلاف مقتضى الطبع ومساق الفهم، لكن ما قُدِّر لا تصل إليها الفكرة الكلية والمعرفة القليلة من أسرار الحقائق وأحوال العواقب، والكیس الماهر هو المستسلم فی قبضة العالم الخبیر القاهر، الممثل لأوامره الشریفة، المتقاد الی طاعته المنیفة. کیف لا؟ وإنما یأمر بمصلحة تعود علی المأمور مع اطلاعه علی دقائق عواقب الأمور، وهو الجواد المطلق والرحیم المحقق، والحمد لله علی إنعامه وإحسانه وامتنانه، والحمد لله الذی لا ینسی من ذكره، ولا یهمل من غفل عنه، ولا یؤاخذ من صدق عن طاعته، بل یقوده الی مصلحته ویوصله الی بُغیته.

از مؤلفه‌های جوهری و اصلی عرفان، معرفت شهودی به واقعیت باطنی و وحدانی هستی است. واقع‌نما بودن کشف، از مختصات عارفان به شمار می‌رود. اعتقاد آنان به این مقوله که باعث به‌وجود آمدن مخالفت‌های زیادی با آنان شده، قابل انکار نیست. عنایت شهید به واقع‌نمایی کشف و همچنین ذکر بعضی از انواع آنها و نیز امکان رسیدن به مقام شهود حضرت حق - علاوه بر شهود فنا و اضمحلال در حضرتش - همسویی وی با عارفان را نشان می‌دهد؛ چراکه اعتقاد به فنا و امکان شهود از مؤلفه‌های جوهری عرفان به شمار می‌رود و عارفان در این ساحت متفردند. با همه این اوصاف که اندیشه‌های شهید ثانی را در حوزه علم عرفان عملی و نظری نشان می‌دهد و همچنین در حوزه عمل عرفانی سلوک وی مورد بازکاوی قرار گرفت، جای دادن ایشان در زمره عرفای حقیقی که به عمق دین دست یافته و رهنمون شده‌اند، ناصواب نخواهد بود و اگر این ادعا مورد تردید قرار گیرد، گرایش‌های قوی عرفانی در ایشان انکارناپذیر است.

منابع

• قرآن کریم.

۱. ابن عربی، محی‌الدین؛ **الفتوحات المکیة** (۴ جلدی)؛ بیروت: دار صادر، [بی‌تا].
۲. ابن فارض؛ **دیوان ابن فارض**؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق.
۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ **الاشارات و التنبیها**؛ تحقیق مجتبی زارعی؛ قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۱ش.
۴. احمدپور، محمدتقی اسلامی و...؛ **شناخت اخلاق اسلامی**؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵ش.
۵. امام صادق علیه السلام (منسوب به ایشان)؛ **مصباح الشریعة**؛ بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ق.
۶. امین عاملی، سیدمحسن؛ **أعیان الشیعة**؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ق.
۷. آملی، سیدحیدر؛ **اسرار الشریعة و اطوار الطریقة و انوار الحقیقه**؛ تصحیح محمد خواجه‌ای؛ [بی‌جا]؛ انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، [بی‌تا].
۸. انصاری، خواجه عبدالله؛ **منازل السائرین**؛ تهران: دارالعلم، ۱۴۱۷ق.
۹. بهبهانی، آقامحمدعلی؛ **خیراتیہ در ابطال طریقه صوفیہ**؛ قم: انصاریان، ۱۴۱۲ق.
۱۰. تنکابنی، میرزامحمد بن سلیمان؛ **قصص العلماء**؛ تهران: مکتبه العلمیة الاسلامیة، [بی‌تا].
۱۱. تلمسانی، عقیف‌الدین سلیمان؛ **شرح منازل السائرین**؛ قم: بیدار، ۱۳۷۱ش.
۱۲. جعفریان، رسول؛ **صفویہ در عرصه دین، فرهنگ و سیاست**؛ قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹ش.
۱۳. _____؛ **کاوش‌های تازه در باب روزگار صفوی**؛ قم: ادیان، ۱۳۸۴ش.
۱۴. حجتی، محمدباقر؛ **آداب المتعلمین**؛ ج ۱۲، [بی‌جا]، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۴ش.
۱۵. خوانساری، محمدباقر؛ **روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات**؛ قم: مکتبه اسماعیلیان، ۱۳۹۱ق.
۱۶. زرین کوب، عبدالحسین؛ **جست‌وجو در تاریخ تصوف ایران**؛ ج ۸، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴ش.
۱۷. راغب اصفهانی؛ **مفردات الفاظ قران**؛ ج ۵، [بی‌جا]؛ ذوی‌القربی، ۱۳۸۴ش.
۱۸. سهروردی، شهاب‌الدین؛ **عوارف المعارف**؛ ترجمه ابومنصور عبدالمؤمن اصفهانی؛ به اهتمام قاسم انصاری؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.

۱۹. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی بن احمد عاملی؛ مسکن الفؤاد؛ قم: کتابخانه بصیرتی، [بی‌تا].
۲۰. _____؛ منیة المرید؛ تحقیق رضا مختاری؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۹ق.
۲۱. _____؛ رسائل الشهید؛ (ط. القديمه)، قم: کتابفروشی بصیرتی، [بی‌تا].
۲۲. _____؛ رسائل الشهید الثانی؛ محقق / مصحح: رضا مختاری و حسین شفیعی؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۲۱ق.
۲۳. _____؛ تمهید القواعد الاصولیة و العربیة؛ محقق / مصحح: عباس تبریزیان، سیدجواد حسینی، عبدالحکیم ضیاء، محمدرضا ذاکریا؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۱۶ق.
۲۴. _____؛ تنبیهاة العلیة علی وظائف الصلاة القلیبہ (اسرار الصلاة)؛ تحقیق صفاءالدین بصری؛ مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۳ق.
۲۵. _____؛ الفوائد الملیة لشرح الرسالة النفلیه؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۲۰ق.
۲۶. شیخ علی، بن حسن بن شهید ثانی؛ الدر المنثور من المأثور و غیر المأثور؛ تحقیق سیداحمد حسینی؛ قم: مهر، ۱۳۹۸.
۲۷. شیرازی، محمد معصوم؛ طرائق الحقائق؛ تصحیح محمدجعفر محجوب؛ ج ۲، تهران: کتابخانه سنایی، [بی‌تا].
۲۸. عاملی، شیخ حر؛ الاثناعشریه؛ قم: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۰ق.
۲۹. غزالی، ابوحامد؛ احياء علوم الدين؛ بیروت: دارالکتب العربی، [بی‌تا].
۳۰. فخرالدین رازی ابوعبدالله محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب؛ ج ۳، بیروت: دار احياء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۳۱. فیاض لاهیجی، ملاعبدالرزاق؛ گوهر مراد؛ تصحیح و تحقیق زین‌العابدین قربانی؛ تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲.
۳۲. قشیری، ابوالقاسم عبد‌الکریم هوازن؛ الرسالة القشیریة؛ [بی‌جا]: بیدار؛ ۱۳۷۴ش.
۳۳. کاظمی‌الذرفولی‌التستری، اسدالله؛ مقایس الانوار؛ [بی‌جا]: طبع الحجری، [بی‌تا].
۳۴. کنگره شهیدین؛ شناخت‌نامه شهیدین؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۸ش.
۳۵. کنگره شهیدین؛ مجموعه مقالات کنگره؛ قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۸ش.
۳۶. گوهرین، سیدصادق؛ شرح اصطلاحات تصوف؛ ج ۲، تهران: زوار، ۱۳۷۶ش.
۳۷. مجلسی، ملامحمدتقی؛ رساله تشویق السالکین و رساله اجوبه؛ [بی‌جا]: نور فاطمه، ۱۳۶۲.
۳۸. محدث نوری؛ خاتمة مستدرک الوسائل؛ قم: مؤسسة آل‌البیت، [بی‌تا].
۳۹. مطهری، مرتضی؛ عرفان (کلیات علوم اسلامی)، مجموعه آثار شهید مطهری؛ ج ۳، تهران: صدرا، ۱۳۸۵ش.
۴۰. موحدیان عطار، علی؛ مفهوم عرفان؛ قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۸ش.